

## رأی شیخ طوسی

### درباره رؤیت ربوبی

شیخ طوسی قبل از هر چیز در مقام يك محدث و مفسر، درباره رؤیت بحث و بررسی کرده است و به تبع آن در مقام يك متکلم زبردست نیز آن را نقد کرده و بهترین رأی را پذیرفته است، زیرا قبل از علم کلام، مسلمانان از طریق قرآن و روایات، حقایق درباره این موضوع آموخته‌اند؛ این حقایق، یونانی، یمانی و ایرانی نیستند، بلکه به برکت قرآن و پیروی از امام معصوم به دست می‌آیند.

شیخ الطایفه مانند دیگر متکلمان امامیه بر این باور است که رؤیت خداوند با چشم سر غیر ممکن است. نگارنده در این مقاله بر آن است که مسأله «رؤیت» را از نظر شیعه امامیه، معتزله، اشاعره و حکمت متعالیه، با محور قرار دادن نظر شیخ طوسی بررسی کند.

#### مقدمه

طوسی را درباره این موضوع بررسی کند، ولی چون وی در این موضوع، انتقادهایی به پیروان ملل و نحل اسلامی دارد، راقم سعی کرده است دیدگاه‌های عامه را تا حد ممکن از منابع خودشان، در این نوشتار تقریر و

یکی از بحث‌های مهم در علم کلام مسئله رؤیت حضرت حق است که همه متکلمان درباره آن اظهار نظر کرده‌اند. این مقاله بر آن است تا نظر شیخ

پروردگام را دید. اما در مورد پی بردن به کنه ذات او و احاطه پیدا کردن بر او، بلکه انکشاف تام حضوری، فرقه‌های سنی هر کدام به راهی رفته‌اند: عده‌ای خدا را جسمانی و محدود تلقی کرده‌اند و معتقدند پروردگار در قیامت با چشم رؤیت می‌شود؛ و برخی بر این باورند که حتی می‌توان با خدا مصافحه و معانقه کرد و بعضی از آنها اعتقاد دارند که حضرت حق در صالحان حلول پیدا می‌کند و ...

سیر بحث برای اثبات نظر صحیح شیخ، شیعه امامیه و حکمای اسلامی درباره رؤیت به شرح ذیل است:

### الف) چرا رؤیت جسمانی خداوند مورد تأیید عقل نیست؟

شیخ طوسی طبق نظر شیعه، دیدن خداوند را با چشم محال دانسته و می‌فرماید: درباره خداوند رؤیت بصری جایز نیست، زیرا از شرایط صحت دیدن، مقابل بودن رائی و بیننده با مرئی و شیء

مورد بحث و نقد قرار دهد تا سخن وی روشن‌تر شود و درجه نزدیکی و دوری عامه به امامیه و شیعه آشکار گردد.

قرآن می‌فرماید: ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾<sup>(۱)</sup>؛ آنان به پروردگارشان نظر می‌کنند ولی در جای دیگر بیانش چنین است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾<sup>(۲)</sup>؛ او را هیچ چشمی درک نمی‌نماید، در حالی که او همه دیدگان را مشاهده می‌کند. این دو آیه که به ظاهر متضاد، بلکه متناقض به نظر می‌آید، سبب به وجود آمدن آرای متفاوت شده است؛ بنابراین لازم است عقیده صحیح از باطل جدا شود.

شیعه، بر خلاف بسیاری از فرق اسلامی، روایت را فدای درایت و درایت را فدای روایت نکرده است، بلکه با استفاده از قرآن و گفتار معصومین و با کمک فلسفه مسئله رؤیت را حل کرده و معتقد است رؤیت خداوند از راه قلب امکان پذیر است.<sup>(۳)</sup> «رای قلبی ربی»؛ قلبم،

۱. قیامت/ ۲۳. ۲. انعام/ ۱۰۳.

۳. عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه ... ومفتاح الکفایه ...، ص ۳۸.

دیدنی و با محل آن است؛ پس تا چیزی در برابر چشم انسان قرار نگیرد دیده نمی‌شود. اگر مرئی، جسم باشد، باید خود آن، و اگر رنگ باشد، باید محل آن، مقابل رایی باشد، چرا که جسم، جوهر و متکی به خود است، پس به محل و موضوع نیاز ندارد و رنگ، عرض وابسته به جا و موضوع است و به محل نیاز دارد. اگر شیء در حکم مقابل باشد باز رؤیت می‌شود، یعنی چیزی را غیر مستقیم، به وسیله آینه و یا به وسیله دیگری، از پشت سر ببینیم که هیچ کدام از این مسائل و احکام درباره خداوند صادق نیست؛ زیرا او جسم و جسمانی نیست.<sup>(۴)</sup> و جسم به این شرط دیده می‌شود که نور چشم در آن نفوذ نکند. بنابراین ماده کثیف و غیر شفاف دارای وضع (قابل اشاره حسی) و جهت قابل رؤیت است.<sup>(۵)</sup> از این رو، آب زلال و شیشه و هوای تمیز دیده نمی‌شود. بنابراین آنان که معتقد به رؤیت بصری باری تعالی هستند، او را مماثل و مانند اجسام می‌دانند.<sup>(۶)</sup> علاوه بر آن شرایط، لازم است بین رایی و مرئی، چیز شفافی، مانند هوا یا اثر وجود داشته باشد تا رؤیت صورت پذیرد.<sup>(۷)</sup> و مرئی، زیاد بزرگ و کوچک نباشد، و نیز باید نه خیلی به چشم نزدیک باشد و نه دور.<sup>(۸)</sup> بر همین اساس، انسان چشم خود را به طور مستقیم نمی‌تواند ببیند، زیرا از همه چیز نزدیک‌تر به چشم، خود آن است. افزون بر این، ماده وقتی قابل رؤیت است که دارای رنگ و نور مناسب باشد؛ پس جسم به دلیل جسمانیت نیست که قابل دید است.<sup>(۹)</sup> همچنین، سلامت حس، توجه حاسه و عدم حایل بین رایی و مرئی، از شرایط رؤیت است.<sup>(۱۰)</sup>

۴. شیخ طوسی، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ص ۴۱.  
 ۵. شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۹۵.  
 ۶. حسن حسن زاده آملی، هشت رساله عربی، ص ۱۹۷.  
 ۷. همو، ص ۱۸۷. ۸. همو، ص ۱۶۸.  
 ۹. همو، ص ۲۳۰.  
 ۱۰. علی بن محمد جرجانی، شرح مواقف قاضی عضدالدین ایبجی، ج ۸، ص ۸۱.

فلاسفه الهی از حکم شاهد به حکم غایب نمی‌رسند؟ این مطالب به قدری سخیف‌اند که نیازی به ابطال ندارند.

شیخ طوسی در بسیاری از مسائل کلامی و تفسیری با معتزله اشتراک‌هایی دارد و این سبب شده است بعضی از صاحب نظران او را معتزلی بدانند که صحیح نمی‌باشد.

بسیاری از دلایل متکلمان اهل سنت مثل ایجی شافعی اهل تصوف، به بهانه‌گیری شبیه‌تر است. اشاعره نیز معتقدند رؤیت بصری خدا، دلیل حدوث و تشبیه نیست. (۱۴) آنان با دیدن آیاتی که به ظاهر رؤیت جسمانی را ثابت می‌کند، به این عقیده باطل (رؤیت) گرایش پیدا کرده‌اند. اگر ظاهرگرایی صحیح باشد، باید طبق گفتار خداوند که می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا»<sup>(۱۵)</sup> هر کس

یکی دیگر از دلایل عدم رؤیت مادی حق تعالی این است که اگر خداوند دیدنی بود، با وجود صحت چشم و عدم موانع و وجود شرایط، باید او را می‌دیدیم، در حالی که چنین نیست پس رؤیت باطل است. (۱۱)

عده‌ای، این استدلال را قبول نداشته، می‌گویند: واجب نیست رؤیت مزبور با شرایط مذکور صورت بگیرد، این که ما جسم را از راه دور، کوچک می‌بینیم به خاطر این است که بعضی از اجزای آن را می‌بینیم، با این که تمام آنها از جهت حصول شرایط یکسان هستند. (۱۲) در این صورت چگونه ممکن است از حکم شاهد و طبیعت که بنابر عقیده شیخ و معتزله، در آن شرایط رؤیت وجود دارد، به حکم غایب و مجرد پی برد؟ (۱۳)

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا عقل سلیم این دلیل را می‌پذیرد؟ آیا

۱۱. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۱.
۱۲. شبلی نعمانی، علم کلام جدید، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، ص ۱۷۱.
۱۳. علی بن محمد جرجانی، شرح مواقف قاضی عضدالدین ایجی، ج ۸، ص ۱۳۶.
۱۴. اسعد شیخ الاسلامی، تحقیقی در مسایل کلامی از نظر متکلمان معتزلی و اشعری، ص ۷۳.
۱۵. بنی اسرائیل / ۷۲.

رؤیت را نفی می‌کنند و می‌گویند: «نظرت إلى الهلال فلم اره؛ به ماه نگریستم و آن را ندیدم». بنا بر این آنها به یکی بودن معنای این دو کلمه معتقد نیستند و گرنه تناقض پیش می‌آید، زیرا در این صورت این جمله به معنای «ماه را دیدم و آن را ندیدم» می‌شود.

۲. در زبان فصیح عرب گفته می‌شود

: «ما زلت انظر إليه حتى رأيت»؛ پیوسته به آن نگریستم تا آن را دیدم. این نشان دهنده دو گانگی بین آن دو است، و گرنه باید معنای آن، «همیشه به آن نگاه می‌کردم، در نتیجه آن را دیدم» باشد که صحیح نیست، زیرا محال است يك چیز، غایت و پایان خودش نیز باشد.

۳. «نظر»، به معنای برگرداندن مردمك چشم سالم، به سوی مرئی، برای طلب رؤیت است که به آن مشاهده گویند، نه رؤیت. (۱۸)

۴. اگر «نظر» به وسیله «الی» متعدی

در این دنیا کور باشد، در آخرت کورتر و گمراه‌تر خواهد بود، کوران در دنیا، در آخرت نیز کورند بلکه با توجه به «أَصْلُ سَبِيلًا» باید بدتر هم باشند، یعنی کر و گنگ هم باشند؛ در حالی که منظور آیه، کوردلان است، نه کوران ظاهری.

ب. رؤیت در قرآن

### ۱. «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

یکی از آیات بحث برانگیز که رؤیت خدا را ممکن جلوه می‌دهد، آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» است. قرآن می‌فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»<sup>(۱۶)</sup>؛ آخرت روزی است که صورت‌هایی در آن از شادی افروخته و نورانی می‌شوند و ناظر پروردگارشان نیز هستند. از این رو، شیخ درباره آن، برای بطلان رؤیت، دلایلی ذکر می‌کند<sup>(۱۷)</sup> که مهم‌ترین آنها را در این جا مطرح می‌کنیم:

۱. اهل لغت گاهی نظر را اثبات و

۱۶. قیامت/ ۲۲ و ۲۳.

۱۷. شیخ طوسی، تمهید الاصول، ص ۸۷.

۱۸. عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۴۱.

و به «وجه» اضافه شود به معنای رؤیت نیست؛ چنان که شاعری گوید:

وجوه یوم بدرِ ناظرات

إلی الرحمن تأتي بالفلاح

صورت‌هایی در روز بدر (مسابقه)،

منتظر رحمت خدایند تا رستگاری بر آنها

نازل شود. <sup>(۱۹)</sup> همچنین «لا ينتظر إلیهم یوم

القیامة»؛ خداوند روز قیامت به عده‌ای نظر

رحمت ندارد، <sup>(۲۰)</sup> از همین باب است.

۵. آیه ﴿تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا

يُنْصِرُونَ﴾ <sup>(۲۱)</sup>؛ ای پیامبر! مشرکین را در

حالی می‌بینی که به تو نظر دارند در حالی

که تو را نمی‌بینند؛ شاهد دوگانگی معنای

نظر و رؤیت است و مقصود این است که

در مقابل تو ایستاده‌اند ولی تو را رؤیت

نمی‌کنند و این، دلیلی بر تفاوت آن دو

کلمه است، زیرا در آیه نظر را اثبات و

رؤیت را نفی کرده است. <sup>(۲۲)</sup>

۶. نظر، به معنای مهلت و انتظار نیز

به کار رفته است چنان که در قرآن در مورد

کسی که توان پرداخت بدهی را ندارد، آمده

است «إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ

مِيسِرَةٍ» <sup>(۲۳)</sup>. بنابراین مقصود از ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا

نَظِرَةٌ﴾ این خواهد بود که منتظر رحمت

پروردگارش هست. <sup>(۲۴)</sup>

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث

فرمودند: وجوه مشرقة ينتظر ثواب ربها؛ آن

صورت‌ها، نورانی و منتظر ثواب

پروردگارشان هستند. <sup>(۲۵)</sup>

متأسفانه عضدالدین ایجی شافعی

«نظراً» با «إِلَىٰ» را، به معنای رؤیت به کار

می‌برد و به فساد لوازم آن توجه نکرده

است. <sup>(۲۶)</sup>

ممکن است کسی سؤال کند که

۱۹. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۹۷.

۲۰. همو، ج ۲، ص ۵۰۸. ۲۱. اعراف/ ۱۹۸.

۲۲. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۲؛ اسعد شیخ الاسلامی، تحقیقی در مسایل

کلامی از نظر متکلمان معتزلی و اشعری، ص ۷۰.

۲۳. شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲۴. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۲۵. حسن زاده، هشت رساله عربی، ص ۱۷۰.

۲۶. علی بن محمد جرجانی، شرح مواقف قاضی عضدالدین ایجی، ج ۸، ص ۱۷۰.

انتظار و با (فی) به معنای تفکر و با (لام) به معنای رؤیت است، صحیح نیست. (۳۱)

۲. ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ (۳۲)

یکی از صریح‌ترین آیات درباره نفی رؤیت عین، همین آیه است که می‌فرماید: چشم‌ها خداوند را نمی‌بینند، ولی او آنها را می‌بیند.

آیه بر این موضوع دلالت دارد که حضرت حق، خود را به ادراک نشدن مدح کرده است و هر تمجیدی که به نفی چیزی تعلق داشته باشد، اثبات آن نقص است. (۳۳) بنابراین ادراک در آیه به معنای رؤیت است؛ زیرا مقید به ابصار شده است.

انتظار نعمت در آیه ﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ سبب غم و ناراحتی است. (۳۷) در جواب باید گفت: آن انتظار بعد از بشارت به بهشت است، زیرا صورت‌ها خرم است و آن بشارت سبب فرح و سرور می‌شود. بنابراین مانند کسانی‌اند که یقین وصول به بهشت دارند. (۲۸)

شیخ، «إلی» را در ﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ به معنای نعمت که جمع آن «آلاء» است به کار برده است؛ پس آیه، در تقدیر، فرض و اصل «ناظرة نعمة ربها» است. (۲۹)

۸. «نظِر» به معنای فکر و تأمل نیز آمده است. (۳۰) و بـه همین دلیل می‌گویند «نظریه»، یعنی این که فلانی صاحب نظر و... است.

بنابراین آنها که گفته‌اند: «کلمه نظر اگر متعدی به نفس باشد، به معنای

۲۷. همو، ص ۱۳۰.

۲۸. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح: حسن حسن زاده آملی، ص ۲۹۸.

۲۹. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۸.

۳۰. حسن زاده، هشت رساله عربی، ص ۱۷۰.

۳۱. عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه، ص ۴۰. پاورقی از جلال الدین همایی.

۳۲. انعام/ ۱۳۰.

۳۳. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، صص ۸۴-۸۵.

ادراك هر قوه‌ای از قوا، چه ظاهری باشد و چه باطنی، با دیگری تفاوت دارد، برای مثال اگر کسی کلامی را شنید، آن را ادراك کرده است، یعنی به آن رسیده است و همین طور است اگر چیزی را ببیند و بشنود و... در حقیقت، نفس، مُدْرِك و حواس، وسایل ادراك هستند و از این جهت مغایرتی وجود ندارد؛ ولی تفاوت از ناحیه گوش، چشم، زبان و لمس است. از این رو، ابوعلی سینا فرموده است: ادراك هر چیزی، آن است که حقیقتش، نزد مُدْرِك، متمثل بشود تا روح که به وسیله آن ادراك صورت می‌گیرد، آن (حقیقت) را مشاهده کند. (۳۲)

شیخ طوسی می‌فرماید: «الله تعالی مُدْرِك لا بجارحة». (۳۵) یعنی خداوند، مورد ادراك است، ولی نه با بصر که رؤیت است

و نه با گوش که شنیدن است و نه با زبان که چشیدن است... (۳۴)؛ بنابراین باید گفت: «ما كان مخلوق ليدركه بجارحة»؛ ممکن نیست مخلوقی، با حواس، خدا را درك کند، تا چه رسد به آن که رؤیت کند. نظر کسانی که ادراك را در آیه، به معنای احاطه تلقی کرده‌اند تا در نتیجه آیه عبارة اخراي ﴿لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ بشود، باطل است، زیرا طبق نظر شیخ، در لغت عرب چنین امری شناخته نشده است. (۳۷) اهل حشو\* و اشاعره معتقدند، منظور از آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ...﴾ نفی رؤیت در دنیاست نه در آخرت، بنابراین به دلیل ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ در آخرت خداوند با چشم سر، به وسیله مؤمنین، دیده می‌شود و این توجیه را برای رفع تناقض کرده‌اند. (۳۸)

۳۴. شیخ الرئيس: الاشارات والتنبیها، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳۵. شیخ طوسی، الرسائل العشر، مسائل کلامیه، ص ۹۴.

۳۶. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۳۷. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۵.

\* حشویه محدثانی‌اند که تأویل را نفی می‌کنند و در حقیقت احادیث و روایات را عموماً به ظاهر آن حمل می‌کنند.

۳۸. اسعد شیخ الاسلامی، تحقیقی در مسایل کلامی از نظر متکلمان معتزلی و اشعری ص ۷۶.



### اشکال

۴. یَری ولا یُری؛ می بیند ولی دیده

نمی شود که آن فقط خداوند است.

ممکن است کسی اشکال کند که

ندیدن خداوند، موجب ستایش نیست،

زیرا چیزهای دیگری نیز هستند که دیده

نمی شوند.

### اشکال

ممکن است کسی بگوید مَلِک و جن

هم مثل خداوند می بینند و دیده نمی شوند؟

### پاسخ

#### پاسخ

مَلِک با دید ملکوتی نه مَلِکی دیده

می شوند و طبق نظر شیخ<sup>(۳۹)</sup> ملائکه

متمثل می شوند، یعنی به شکل انسان

درمی آیند و معصوم می تواند آنها را ببیند.

مبنای تمثل ملائکه برای انسان این

است که آنان مطابق روحیات انسان خود را

بر او عرضه می دارند، یعنی در دید او تغییر

ایجاد می کنند. این که آنان از صورت مَلِکی

به صورت انسان درمی آیند به معنای تغییر

ماهوی و ذاتی نیست، زیرا تمثل در معانی

ذهنی است نه در حقایق خارجی. اگر

ملائکه از شکلی به شکل دیگر

درمی آمدند، دگرگونی در ماهیت و محال

شیخ در پاسخ می فرماید: مدح به

خاطر نفی دیدن نیست؛ بلکه مربوط به

عدم رؤیت کسی است که می بیند و این

صفت، اختصاصی و فقط در مورد خداوند

است: التمدح لم يقع بنفس الرؤیة بل بنفی

الرؤیة بشرط كونه راثياً...<sup>(۳۹)</sup> زیرا

موجودات از این نظر چهار قسمند.<sup>(۴۰)</sup>

۱. یَری و یُری؛ می بیند و دیده

می شود، مانند انسان.

۲. لا یَری ولا یُری؛ نه می بیند و نه

دیده می شود، مانند ضمیر انسان، اشعه

ایکس، نیروی جاذبه، هوا و اتر.

۳. لا یَری و یُری؛ نمی بیند ولی دیده

می شود، مانند رنگ و نور.

۳۹. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۶.

۴۰. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۶؛ ر.ک: سید مرتضی، الأمالی، ج ۱، ص ۱۷.

۴۱. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۴.

بود؛ پس تمثّل غیر از تشکل است. (۴۲)

### تفاوت نفی با اثبات

باید دانست که بین نفی و اثبات درباره این موضوع تفاوت وجود دارد. برای مثال اگر کسی گفت: من هرگز انار را به خاطر ترش بودنش نمی خورم، نمی تواند حتی يك انار چینی تناول کند؛ ولی اگر گفت: من انار را به سبب شیرین بودنش می خورم، در صورتی که تنها يك انار شیرین بخورد اشکال ندارد. در مورد آیه نیز چنین است، زیرا می فرماید: هیچ چشمی او را نمی بیند که بیانگر این است که «بعضی چشمها هم ممکن نیست او را ببینند»، ولی در قضیه مثبت چنین حکمی وجود ندارد. بنابراین اگر خداوند (به فرض محال) می فرمود: تمام چشمها او را می بینند، چنانچه بعضی چشمها او را می دیدند و بعضی نمی دیدند، اشکال نداشت. (۴۳)

عده ای بر این باورند که تفاوتی بین

مثبت و منفی وجود ندارد و اگر خداوند می فرمود: تمام چشمها او را می بینند، باید تمام آنها او را ببینند و اگر می فرمود: هیچ چشمی او را نمی بیند، ممکن نیست احدی او را ببیند. شیخ این نظریه را ردّ می کند و می فرماید: میان نفی و اثبات تفاوت وجود دارد. برای مثال اگر کسی گفت: هرگز با ده نفر صحبت نمی کنم، اگر با يك نفر از آنها صحبت کرد اشکال ندارد.

خواجه طوسی در بحث لزوم توبه از همه گناهان از قول ابوهاشم می فرماید: فانّ من قال: «لا آکل الرمانة لحموضتها فانه لا یقدم علی أکل کل حامض لاتحاد الجهة ولو أکل لحموضتها لم یلزم أن یتناول کل رمانة حامضة فافترقا». (۴۴)

جرجانی، شارح مواقف عضدالدین ایجی می گوید: اگر بر سر قضیه «تمام چشمها خدا را می بینند» حرف سلب بیاید، سالبه جزئیّه، یعنی «بعضی چشمها خدا را نمی بینند» می شود و از قضیه دوم

۴۲. علامه سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۴-۴۰.

۴۳. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۷.

۴۴. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، با تعلیقه حسن حسن زاده آملی، ص ۴۱۹.

می‌توان به قضیه «بعضی چشم‌ها خدا را می‌بینند» رسید. بنابراین رؤیت با چشم برای بعضی صحیح است. (۴۵)

نگارنده معتقد است او دچار مغالطه شده است، زیرا بین قضیه اول و دوم تناقض حاکم است و چون قضیه اول غلط است، پس قضیه دوم صحیح است و از قضیه دومی نیز نمی‌توان به قضیه سوم رسید، زیرا رابطه بین قضیه دوم و سوم، رابطه «داخلتین تحت التضاد است».

بنابراین محال است هر دو کاذب باشند و چون قضیه دوم، صادق است، معلوم نیست قضیه سوم، یعنی «بعضی چشم‌ها خدا را می‌بینند» نیز صادق باشد. افزون بر این، گفته شده است: اثبات شیء نفی ماعدی نمی‌کند.

۳. ﴿قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي...﴾ (۴۶)

سومین آیه‌ای که در مورد امکان رؤیت خداوند، به آن استدلال کرده‌اند این

آیه است. وجه استدلال این است که اگر رؤیت باطل است، چرا حضرت موسی علیه السلام آن را از خداوند درخواست کرد؟ شیخ می‌فرماید: این درخواست برای قومش بود، زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾ (۴۷)؛ قوم یهود از حضرت موسی علیه السلام چیز بزرگتری از اهل کتاب، یعنی یهود زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، درخواست کردند و گفتند: خدا را آشکارا به ما بنما.

مناسب است برای روشن شدن مطلب، به سخن امام هشتم علیه السلام به منزله تفسیر و تأویل آیه ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ...﴾ (۴۸) توجه کرد: مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: اگر حضرت موسی معصوم است، چرا درخواست رؤیتی را می‌کند که جایز نیست؟ امام فرمود: وقتی خداوند با آن حضرت سخن گفت و او برای بعضی از افراد قومش تعریف کرد، آنها گفتند: ما هم می‌خواهیم کلام خدا را بشنویم؛ پس چنین شد دوباره گفتند: ما

۴۵. علی بن محمد جرجانی، شرح مواقف قاضی عبدالدین ایچی، ج ۸، ص ۱۴۰.

۴۷. نساء/ ۱۵۳.

۴۶. اعراف/ ۱۴۳.

۴۸. اعراف/ ۱۴۳.

باید خدا را ببینیم. حضرت فرمود: حضرت حق را با آیاتش باید شناخت. آنها بر آن اصرار کردند، پس خداوند با صاعقه‌ای آنها را هلاک کرد. کلیم الله گفت: خدایا! جواب قوم را چه بدهم، و باری تعالی آنها را زنده کرد. آنان به آن پیامبر گفتند: باید خودت خدا را ببینی و برای ما تعریف کنی و گرنه به تو ایمان نمی‌آوریم. او گفت: خدایا گفتار آنان را شنیدی، بنابراین هر چه صلاح است انجام بده! پروردگار فرمود: درخواست آنان را طلب کن و او طلب کرد و نتیجه آن شد که خداوند به او فرمود: به کوه بنگر! اگر مستقر بود، مرا می‌بینی، در حالی که کوه در حال سقوط کردن بود. از این رو، وقتی حضرت حق بر او تجلی کرد، کوه متلاشی و موسی بیهوش شد. زمانی که نبی الله به هوش آمد گفت: با معرفتم به تو، از جهل قومم به تو، رجوع (و توبه) می‌کنم، زیرا من اولین مؤمن به این هستم که تو رؤیت نمی‌شوی. (۴۹)

این حدیث با این منافات ندارد که درخواست رؤیت، از خود حضرت موسی علیه السلام نیز باشد، زیرا وی خواسته است با حجاب این بدن جسمانی به حضور تام رحمانی برسد در حالی که چنین امری ممکن نیست، به همین دلیل پروردگارش به او عملاً نشان داد تا نمیرد و تا به انقطاع کامل دست نیابد به شهود تام نرسد به این ترتیب بهتر است نوشته شود: او طبق خواسته قومش چنین درخواستی کرد. ممکن است او از خداوند چیزی را خواسته باشد که قابل شك نباشد و باعث تشبیه هم نشود و این مغایرت ندارد که آن حضرت به وحی اعتقاد کامل داشته باشد. (۵۰) زیرا شأن چنین پیامبر و الامقامی نیست که چنین درخواستی یعنی رؤیت بصری از خداوند بکند.

به نظر شیخ طوسی، رؤیت در آیه به معنای علم ضروری است و آن بر وجهی است که درباره آن هیچ شکمی در خاطره‌ها داخل نشود و خداوند با ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ اعلام

۴۹. هاشم الحسینی الطهرانی، توضیح المراد، تعلیقه علی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۵۲۴.

۵۰. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۹.

می‌کند چنین امری در دنیا صورت نمی‌پذیرد.<sup>(۵۱)</sup> چنین طلب‌هایی که از وجود وسواس و خواطر حاکی است، برای انبیاء ممکن و جایز است؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام برای اطمینان خاطر گفت: پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی.<sup>(۵۲)</sup>

این نظر بسیار به عرفان و حکمت متعالیه صدرایی نزدیک است، بنابراین لازم است برداشت مرحوم علامه طباطبایی از آیه مورد بحث، یادآوری شود:

۱. از شخصی نظیر حضرت موسی علیه السلام بعید است که بخواهد با چشم، خدا را ببیند؛ پس باید مراد از رؤیت، علم ضروری که در غایت ظهور است، باشد و این همان مشاهده است که از راه فکر به دست نمی‌آید و هیچ حجایی هم در آن نیست.

۲. این مطالب با این که انسان در این دنیا به خاطر اشتغال‌های فراوان، به مشاهده حضوری تام و تمام نرسد، منافات

ندارد بنابراین خداوند به حضرت موسی علیه السلام که این نوع رؤیت را درخواست کرد فرمود: در این دنیای خاکی، رؤیت و فنای کامل حاصل نمی‌شود و وقتی آن به محک تجربه زده شد، آن حضرت فهمید که بی جهت آن را در دنیا درخواست کرده است. بنابراین خداوند او را متذکر کرد که: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾؛

یعنی هرگز تا در این جهان هست، او را تمام و کمال نخواهد یافت. از این رو، انقطاع کامل، که قطع رابطه از هر چیز غیر خدایی، حتی از بدن و اجزای آن و... است، در نتیجه اتصال محض است که با مرگ صورت می‌پذیرد؛ به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ای موسی! همه کوه‌ها از تجلی من متلاشی می‌شوند. بنابراین، ظهور من برای تو مثل ظهور من برای کوه است.

۳. بیان ﴿ولكن انظر إلى الجبل...﴾

استدلال بر محال بودن نیست. چنان‌که شیخ می‌فرماید: ...<sup>(۵۳)</sup> زیرا خداوند تجلی کرد و موسی بی‌هوش و کوه متلاشی

۵۱. همو، ج ۴، ص ۵۳۵.

۵۲. شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام، ص ۸۸-۸۹.

۵۳. همو، ص ۸۹.

گردید. پس رؤیت حاصل شد، ولی آن حضرت تحملش را نداشت و بی هوش شد. بی هوش شدن آن حضرت از آنچه دیده است بود، نه از خرد شدن کوه، و این عدم تحمل به خاطر حجاب بدن است. (۵۴)

۴. ﴿خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾، بیانگر

۵۴. علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۴۸-۲۵۵.

ملاحسن فیض کاشانی

شعر و ادب در خدمت مذهب

### راه حق را مرد باید، مرد کو؟

راه حق را مرد بساید، مرد کو  
توشه آن، درد بساید، درد کو؟  
چهره گلگون در این راه کی خرنند  
زرد بساید روی، روی زرد کو؟  
اشک بساید گرم باشد، آه، سرد  
اشک گرم ای جان و آه سرد کو؟  
فرد می بساید شدن از غیر او  
سالکی از ما سوی الله فرد کو؟  
دره او گردد می بساید شدن  
آن کبه گردد در ره او گردد کو؟  
یارکی هم درد بساید راه کو؟  
ای دریغ یارکی هم درد کو؟  
پرورش یابد ز عشق دوست جان  
«فیض» را از عشق جان پرورد کو؟